

شبیخون در شاهنامه*

دکتر محمدحسین حسن‌زاده
استاد یار مرکز تربیت معلم یزد

چکیده

شاهنامه سروده‌ای حماسی است که فرهنگ و تمدن ایران زمین را در قالب رزم سپاهیان ایرانی با دشمنان، به زیبایی به تصویر می‌کشد؛ بویژه که فردوسی با استادی تمام، فنون و مهارت‌های رزم و ریزه کاری‌های میدان جنگ را چنان پیش چشم خواننده می‌نهد که گویی خود در تمام آن میدان‌ها حضور داشته و جنگ را با تمام وجود حس کرده است. زبردستی او در توصیف صحنه‌های نبرد، آرایش رزمی سپاهیان، ترتیب دادن میمنه و میسره، قلب و جناح، فرستادن طلایه و گروه شناسایی، شبیخون، توصیف دقیق سلاح‌های رزمی و کاربرد و ویژگی‌های آنها بخوبی مشهود است.

بررسی شیوه شبیخون در شاهنامه نشان می‌دهد که فردوسی نه تنها در جنگ‌های رویاروی و تن به تن و نبردهای همگانی و بانویه، که از شیوه‌های رسمی و سازمان یافته رایج و جوانمردانه جنگ بوده، استادی و مهارت داشته؛ بلکه از شبیخون که - بر پایه گزارش برخی متون حماسی - شیوه‌ای ناجوانمردانه و ویژه دشمن بوده نیز آگاهی کافی داشته و فنون و ریزه کاری‌های آن را بخوبی می‌دانسته است. فرستادن گروه‌های شناسایی پیش از شبیخون، برگزیدن سپاهیان کارآموده برای اقدام و سرعت عمل مناسب به گاه کار؛ همگی نشان از این دانش رزمی دارد.

وی در ترسیم صحنه‌های شبیخون تورانیان بر سپاه ایران، افزون بر رعایت اصول اساسی شبیخون، با کمین کردن، کندن خندق، گسیل کردن طلایه، گماشتن دیده‌بان بر بلندی و افروختن آتش؛ راه‌های مقابله با آنها و باز پس راندن سپاهیان شب تا ز به درستی نشان می‌دهد. در این نوشته، تلاش شده تا شیوه شبیخون، ویژگی‌ها، اصول و ظرافت‌های آن در شاهنامه و دیگر متون رزمی، چون گرشاسب‌نامه، آداب‌الحرب والشجاعه، سمک عیار و... بررسی و بیان شود.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، فردوسی، رزم، شبیخون.

مقدمه

شاهنامه ویژگی‌های فراوانی دارد که آن را از دیگر سروده‌های حماسی ممتاز می‌سازد و تا کنون کم و بیش درباره آن سخن گفته شده، اما آنچه کمتر مورد توجه قرار گرفته، زبردستی و مهارت فردوسی در توصیف صحنه‌های نبرد است. وی در هر یک از فنون رزم که وارد می‌شود، داد سخن داده، حق آن را بخوبی ادا می‌کند و هیچ نکته‌ای را فرو نمی‌گذارد. از بسیج سپاه گرفته تا آرایش لشکر و فرستادن طلایه، شبیخون و کمین، جنگ‌های فردی و گروهی و... همه را به بهترین شیوه و زیباترین زبان بیان می‌کند؛ به گونه‌ای که خواننده شاهنامه خود را یکی از سپاهیان در میدان رزم دانسته، پا به پای پهلوانان ایرانی می‌ستیزد. این همراهی و هم‌حسی خواننده با شاعر حاکی از شدت نفوذ و تأثیر کلام فردوسی در جذب مخاطب است. فردوسی نمونه‌ای از این توصیف‌ها را به هنگام شبیخون زدن سپاهیان، به نمایش می‌گذارد.

شبیخون به معنی شب‌تازی و حمله غافلگیرانه به دشمن در شب است و یکی از فنون پیچیده و دشوار رزم به شمار می‌آید که در انجام آن باید اصول و مقدماتی را رعایت کرد که بدون رعایت آنها نه تنها شبیخون با پیروزی همراه نیست، بلکه گاهی نابودی سپاه شبیخون زنده را در پی خواهد داشت. اما این که اصول و مقدمات شبیخون چیست؟ چه زمانی برای اقدام مناسب است؟ کدام گروه از سپاهیان شایستگی انتخاب شدن برای شبیخون را دارند؟ راه‌های مقابله با آن چیست؟ و... پرسش‌های اساسی و مهمی هستند که بدون دستیابی به پاسخ آنها، اقدام به شبیخون نوعی خودکشی خواهد بود.

پاسخ دادن به این پرسش‌ها و پرداختن به این ریزه کاری‌های فنون رزم و آفرینش چنین توصیف‌های ظریف و تأثیرگذار، تنها از کسی برمی‌آید که پیوسته در میدان‌های نبرد حضور داشته، خود جنگ را بخوبی آزموده باشد و فردوسی تنها کسی است که به شایستگی از پس این کار برآمده است. هر چند این پرسش مطرح است که آیا فردوسی یک جنگجوی تمام عیار بوده که آزموده‌های خویش را به نظم کشیده یا این فنون و

مهارت‌ها را تنها از نوشته‌ها و گفته‌های دیگران دریافته و به خواننده منتقل کرده است؟ گمان اول بر خطاست، زیرا تا کنون در هیچ نوشته‌ای به نظامی بودن فردوسی اشاره‌ای نشده؛ اما اگر دیدگاه دوم را بپذیریم، باید هزاران بار به فردوسی آفرین گفت که این پرسش‌ها را بدرستی پاسخ گفته و چنین حسی را بدون تجربه شخصی و تنها با مطالعه آثار رزمی، بخوبی به خواننده منتقل کرده است.

پاسخ گسترده و کامل پرسش‌های بالا را در این مقاله، از زبان فردوسی و دیگران می‌شنویم.

شبیخون

شبیخون: مرکب از شب + ی + خون، تاختن بر دشمن باشد در شب، به گونه‌ای که دشمن بی‌خبر باشد. (هندو شاه نخبجوانی، ۱۳۵۵، ص ۲۷۴) این واژه به شکل «شبخون» و «شباخون» نیز در فرهنگ‌ها ثبت شده و برابر «روز خون» باشد. (برهان، ۱۳۶۲، ص ۱۰۷)

از تعریف این واژه چنین بر می‌آید که در شبیخون دو اصل باید بخوبی رعایت شود؛ یکی استتار و پوشش شبانه و اقدام به تاخت با استفاده از تاریکی شب و به اصطلاح «شب تازی». دو دیگر اصل غافلگیری، چنانکه دشمن بکلی از شبیخون بی‌خبر باشد و بر او بتازند. دو اصطلاح «ناگهان تاختن»:

ور ایدون که آید ز توران زمین شبی ناگهان تاختن گر کمین
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۱۸۳)

و «بی ساختن تاختن آوردن»:

... بدان تا شب تیره بی ساختن نیارند ترکان یکی تاختن

(همان، ص ۳۱۲)

که فردوسی آن را در شاهنامه به جای «شبیخون» به کار برده، نشان می‌دهد که وی تمامی اصول جنگ و از جمله این دو اصل راهبردی را بخوبی می‌شناخته است. اما

بررسی سروده‌های حماسی نشان می‌دهد که گذشته از این دو ویژگی که در تعریف واژه «شبیخون» در فرهنگ‌ها آمده، پهلوانان و جنگجویان در گذشته، به هنگام شبیخون زدن بر دشمن، به نکات مهم دیگری نیز توجه داشته‌اند که شاید به سبب رعایت اصل اختصار در تعریف، از چشم فرهنگ نویس‌ها دور مانده است. از اینرو برآنیم تا با مراجعه به سروده‌های رزمی بویژه شاهنامه و گرشاسب‌نامه، این شیوه جنگی را - که حتی گذشت زمان هم آن را کهنه نساخته و هنوز به عنوان یک شیوه راهبردی در جنگ به کار می‌رود- از زوایای گوناگون بکاویم و چگونگی انجام آن را باتمام ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌هایش بر خوانندگان آشکار سازیم:

اصول شبیخون زدن

۱ - اقدام به شبیخون در شب: شبیخون بردن در شب، از اصول آشکار رزم است و از نام آن نیز بر می‌آید. در نبرد منوچهر با سلم و تور که به خونخواهی از مرگ ایرج رخ می‌دهد، سلم و تور با یکدیگر همداستان شده، بر سپاه منوچهر شبیخون می‌زنند و شب را برای انجام این کار بر می‌گزینند:

به تدبیر یک با دگر ساختند

همه رای بیهوده انداختند

که چون شب شود ما شبیخون کنیم

همه دشت و هامون پراز خون کنیم

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۲۳)

گرشاسب نیز چون به یاری پدرش، اثرط، می‌شتابد؛ در آغاز شب مژگان فرو بسته،

دمی به خواب فرو می‌رود:

طلایه فرستاد هم در شتاب زمانی گران کرد مژگان به خواب

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۲۵۰)

و چون پاسی از شب می‌گذرد، سر از بستر برداشته، سپاه خود را برای شبیخون

در این شب سپهبد چو لختی غنود ز بهر شیخون بر آراست زود
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۲۵۰)
در این دو مورد، تنها به ذکر شب بسنده شده و زمان دقیقی برای شیخون معین
نشده، اما در بیتی دیگر از شاهنامه و دیگر آثار رزمی پیشینیان، زمان دقیق تری برای این
کار پیشنهاد شده است:

کنون ما زدل بیم بیرون کنیم سحرگه بر ایشان شیخون کنیم
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۳۳۰)
نویسنده کتاب «آداب الحرب والشجاعه» که یک باب را به چگونگی و زمان
شیخون اختصاص داده، می گوید:
«شیخون به شب باید برد، وقت نیم شب تا وقت سحرگاه». (فخر مدبر، ۱۳۴۶،
ص ۲۹۸)

دو دانگ (=پاس) از شب گذشته نیز زمان مناسبی برای شیخون بوده است: «ینال
گفت ای پهلوان، وقت کار است. ایشان به شراب خوردن و ما شیخون بریم. ...
حشعاف روی به راه نهاد و با بیست هزار سوار برفت. از طلایه بگذشت. از پس
لشکرگاه درآمد چون دو دانگ از شب بگذشته بود، طبل جنگ فرو کوفتند و لشکر همه
پیش خورشید شاه مست افتاده...». (فرامرزی خداداد، ۱۳۴۷، ج ۲، ص ۱۶۶، نیز ج ۱،
ص ۴۳۳)

برگزیدن نیمه دوم شب و سحرگاه برای شیخون، از آن روست که در لحظه های
پایانی شب، پس از نگهبانی و خستگی شبانه، لشکر خواب بر پاسبانان و طلایه سپاه
تاختن آورده، آنان را فرو می گیرد و همچنین گفته اند که: «خواب در وقت سحرگاه
گران می گردد». نکته دیگر این که فصل های چهار گانه سال و گرمی و سردی هوا نیز
در زمان شیخون تأثیر داشته، برای نمونه؛ هنگام بهار، بامدادان و پگاه بهترین زمان برای
شیخون بوده است «وقت کمین و شباخون بامداد بهتر از ایام بهار و آن وقت بهتر که
پاسبانان بیارامند و عسان به جای خود باز روند و اگر تابستان بود، میان روز به وقت
گرماگاه، به وقت قبوله کنند.» (فخرمدبر، ۱۳۴۶، ص ۳۰۶)

می‌بینیم که این تأثیر به اندازه‌ای است که تابستان و گرمی هوا شبخون را به روزخون (کمین) دگرگون می‌سازد و سربازان در نیمروز از غفلت دشمن سود جسته، بر وی می‌تازند.

۲- شناسایی دشمن پیش از اقدام به شبیخون: حزم و دوراندیشی پیشینیان در شیوه‌های رزم، آنها را و می‌داشت تا پیش از شبیخون زدن، گروه شناسایی یا همان «کارآگهان» را به سپاه دشمن بفرستند تا شمار سربازان و فرماندهان آنها را شناسایی کنند و چون زمینه شبیخون فراهم بود، اقدام به حمله می‌کردند. از متن شاهنامه بر می‌آید که عمل شناسایی به دو شیوه فردی و گروهی انجام می‌شده؛ گاهی یک نفر به طور ناشناس و در لباس مبدل و غیر نظامی، برای شناسایی می‌رفته است، مثلاً در داستان فرود، تژاو، داماد افراسیاب، چوپانی را شبانه برای شناسایی به سپاه بهرام می‌فرستد:

فرستاد گردی هم اندر شتاب	به نزدیک چوپان افراسیاب
کبوده بدش نام و شایسته بود	به شایستگی نیز بایسته بود
بدو گفت چون تیره گردد سپهر	تو ز ایدر برو هیچ نمای چهر
نگه کن که چند است ز ایران سپاه	ز گردان که دارد درفش و کلاه
از ایدر بر ایشان شبیخون کنیم	همه کوه در جنگ هامون کنیم

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۷۴)

در هنگام شناسایی، اسب کبوده شیوه‌ای می‌کشد و بهرام که طلایه‌دار سپاه ایران است، متوجه حضور وی شده، با تیری او را از پا در می‌آورد:

برآورد اسب کبوده خروش	ز لشکر برافراخت بهرام گوش
کمان را به زه کرد و بفشارد ران	در آمد ز جای آن هیون گران

(همان، ج ۴، ص ۷۵)

و چون کبوده نزد تژاو باز نمی‌گردد و شناسایی انجام نمی‌شود، شبیخون در توقف

گاهی هم جاسوسان گروهی و دسته جمعی برای شناسایی می‌رفتند و چون به سپاه دشمن نزدیک می‌شدند، یک نفرکه راهنمای آنها بود، به سرپرده دشمن نزدیک و از وضعیت سپاه آگاه می‌شد و اگر شرایط فراهم بود، پس از بازگشت، آهنگ شیخون می‌کردند. افراسیاب در جنگ با کیخسرو، چون آهنگ شیخون می‌کند، شمار زیادی از کار دیدگان لشکر خویش را بر می‌گزیند:

بر این بر نهادند و برخاستند
 ز بهر شیخون بیاراستند
 ز لشکر گزین کرد پنجه هزار
 جهاندیده مردان خنجر گذار

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۳۳۰)

اما پیش از اقدام به شیخون، گروهی را برای شناسایی به سپاه کیخسرو می‌فرستد:

برفتند کارآگهان پیش شاه
 ز کارآگهان آن که بد رهنمای
 به جایی غو پاسبانان ندید
 طلایه نه و آتش و بادانه
 جهاندیده مردان با فر و جاه
 بیامد به نزدیک پرده سرای
 تو گفتی جهان سر به سر آرמיד
 ز توران کسی را به دل یاد نه

(همانجا)

آنان در بازگشت، خواب سنگین سپاهیان ایران را برای افراسیاب چنین توصیف می‌کنند:

چو آن دید بر گشت و آمد دوان
 همه خفتگان سر به سر مرده اند
 به جایی طلایه پدیدار نیست
 کز ایشان کسی نیست روشن روان
 وگر نه همه روز می خورده‌اند
 کس آن خفتگان را نگهدار نیست

(همانجا)

افراسیاب که شرایط را از هر جهت مناسب می‌بیند، آهنگ شیخون می‌کند:

چو افراسیاب این سخن‌ها شنود
 سپه را فرستاد و خود بر نشست
 به دلش اندرون روشنایی فرود
 میان یلی تاختن را ببست

گرشاسب نیز هنگامی که قصد دارد بر سپاه کابل شیخون برد، ابتدا گروهی از

پیشروان سپاه را پیشاپیش، برای شناسایی می‌فرستد و سپس مهیای شیخون می‌شود:

شب تار و شبرنگ در زیر من که تابد بر گرز و شمشیر من
 طلایه فرستاد هم در شتاب زمانی گران کرد مژگان به خواب ...
 در این شب سپهد چو لختی غنود ز بهر شبیخون بر آراست زود

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۲۵۰)

۳- سرعت عمل:

چنانکه اشاره شد، غافلگیر کردن دشمن به هنگام شبیخون یک اصل است؛ پس باید برق آسا و تند و تیز بر دشمن تاخت تا فرصت هرگونه ابتکار عمل از او گرفته شود و مهلت اندیشیدن و مهیا شدن نیابد. فردوسی تندی و تیزی آتش را در نظر گرفته و سرعت عمل در شبیخون را به تیزی آتش تشبیه کرده است:

چو آتش بر ایشان شبیخون کنیم ز خون روی کشور چو جیحون کنیم
 (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۲۹۵)

و در بیتی دیگر با آوردن ترکیب «ناگهان تاختن» به جای «شبیخون»، افزون بر عمل شبیخون، ناگهانی و سریع بودن آن را نیز به خواننده القا می‌کند:

ور ایدونک آید ز توران زمین شی ناگهان تاختن گر کمین
 تو باید که پیکار مردان کنی به جنگ اندر آهنگ گردان کنی

(همان، ص ۱۸۳)

۴- برگزیدن سپاهانی کار دیده و جنگ آزموده:

چون شبیخون شیوه خاصی از جنگ است، ویژگی‌هایی دارد که آن را از جنگ‌های معمولی ممتاز می‌سازد، بنابراین هرسربازی برای این شیوه شایسته نیست و باید گروهی چریکی، کاردان و زیرک و آشنا به فنون جنگ را به شبیخون فرستاد. فردوسی که بخوبی از ظرافت‌های رزم آگاه بوده، برای شبیخون سوارانی را بر می‌گزیند که آزموده و

زمین را به خون، رود جیحون کنی
کمر بسته بر کینه و کارزار
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۱۳۴)

به ایرانیان بر شیخون کنی
بیر ده هزار آزموده سوار

و همچنین جهاندیده و شمشیر زن:

ز بهر شیخون بیاراستند
جهاندیده مردان خنجر گذار
(همان، ص ۳۳۰)

بر این بر نهادند و برخاستند
ز لشکر گزین کرد پنجه هزار

افزون بر کردانی و هوشیاری، فرمانبرداری از فرماندهی رزم نیز از اصول زیربنایی در کار شیخون به شمار می‌رود؛ بنابراین سربازان شب‌تاز گذشته از دانش رزمی و کارآزمودگی، باید گوش به فرمان نیز باشند. بر پایه همین اصل، نویسنده کتاب «آداب الحرب والشجاعه» که جامع‌ترین کتاب موجود در فنون رزم‌های کهن است، این دست از سپاهیان را شایسته کارزار می‌داند: «بدان که شیخون بردن را دو گروه مردم باید، یک گروه مردمان دانا به کارزار و کاردیده و آزموده و یک گروه مردمان خردمند و هوشیار و فرمانبردار». (فخر مدبر، ۱۳۴۶، ص ۲۹۸)

۵ - شمار سواران برای شیخون:

بی‌گمان شمار سربازان برای شیخون در همه جنگ‌ها به یک اندازه نیست. در هر نبرد، سالار سپاه با توجه به شرایط جنگ و شمار سپاهیان خودی و دشمن، گروهی را برای شیخون بر می‌گزیند. در شاهنامه که برترین سروده حماسی زبان فارسی است و همچنین در گرشاسب نامه، شمار این سربازان از ده هزار نفر کمتر و از صد هزار نفر بیشتر نیست.

نستیهن^۱ برای شیخون زدن بر ایرانیان، ده هزار سوار آزموده و مهیای کارزار با

به ایرانیان بر، شیخون کنی
بیر ده هزار آزموده سوار
مگر کین هومان تو باز آوری
زمین را به خون رود جیحون کنی
کمر بسته بر کینه و کارزار
سر دشمنان را به گاز آوری
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۱۳۴)

افراسیاب چون آهنگ شبیخون بر سپاه کیخسرو می کند، پنجاه هزار نفر از مردان
خنجر گزار را بر می گزیند:

بر این بر نهادند و برخاستند
ز لشکر گزین کرد پنجه هزار
ز بهر شبیخون بیاراستند
جهان دیده مردان خنجر گزار
(همان، ص ۳۳۰)

تور با صد هزار جنگجوی آماده، شبانه به جنگ منوچهر می آید:
چو شب تیره شد تور با صد هزار
شبیخون سگالیده و ساخته
بیامد کمر بسته کارزار
پیوسته تیر و کمان آخته
(همان، ج ۱، ص ۱۲۳)

اسدی طوسی نیز در گرشاسب نامه، سپاهی را با سی هزار مرد جنگی برای شبیخون
ارایش می دهد:

ز ترکان شهی بود فرمانگذار
سوی رزم ایرانیان با شتاب
سپه داشت از جنگیان سی هزار
شبیخون سگالید و بگذاشت آب
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۴۰۵)

«نیال گفت ای پهلوان، وقت کار است. ایشان به شراب خوردن و ما شبیخون بریم.
دانم که فتحی عظیم برآید. ... جشعاف روی به راه نهاد وبا بیست هزار سوار برفت.»
(فرامرزی خداداد، ۱۳۴۷، ج ۲، ص ۱۶۶)

از شمار فراوان سربازان شبیخون، بر می آید که این شیوه جنگی در روزگار گذشته،
جنگی بانبوه و همگانی، با لشکری بی شمار بوده که شبانه با بهره گیری از غفلت دشمن

راه‌های مقابله با شیخون

آنچه تاکنون گفته شد، اصولی بود که باید در شیخون رعایت می‌شد. اما سپاه مقابل نیز در چنین مواقعی، دست بسته و بیچاره نبوده، برای مقابله با شیخون چاره‌ای می‌اندیشیده است. خوشبختانه توجه و دقت فردوسی به تمام ریزه‌کاری‌ها و زوایای گوناگون جنگ سبب شده تا خواننده شاهنامه تمام فنون و جزئیات مربوط به جنگ را پیش چشم داشته باشد. حماسه سرای بزرگ توس در ترسیم صحنه‌های شیخون، هم اصول آن و هم راه‌های مقابله با آن را بیان کرده که به آن اشاره می‌شود:

۱ - کمین:

چون سپاهی از شیخون دشمن آگاه شود، یکی از راه‌های چاره، کمین کردن بر پشت سپاه دشمن است. در نبرد منوچهر با سلم و تور، چون جاسوسان از شیخون تور آگاه می‌شوند، خبر به منوچهر می‌رسانند. وی با شنیدن خبر شیخون، به چاره اندیشی نشسته، کمین را برای رویارویی برمی‌گزیند:

چو کار آگهان آگهی یافتند
دوان زی منوچهر بشتافتند
رسیدند پیش منوچهر شاه
بگفتند تا بر نشاند سپاه
منوچهر بشنید و بگشاد گوش
سوی چاره شد مرد بسیار هوش
سپه را سراسر به قارن سپرد
کمین گاه بگزید سالار گرد
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۲۳)

در ادامه منوچهر خبر این شیخون نافرجام و کمین را این گونه برای فریدون

گزارش می‌کند:

از ایشان شیخون و از ما کمین
کشیدیم و جستیم هرگونه کمین
شنیدم که ساز شیخون گرفت
ز بیچارگی بند افسون گرفت
کمین ساختم از پس پشت او
نماندم به جز باد در مشت او

(همان، ص ۱۲۵)

گرشاسب نیز در نبرد با شاه طنجه، سپاهیان خود را شبانه، گرداگرد سپاه می فرستد

تا در جایی مناسب کمین کرده، مراقب شبیخون دشمن باشند:

به گردان فرستاد گرد سپاه که دارید امشب شبیخون نگاه
کمین ساخت هر جای بالا و شیب سپاهش کس آن شب نخفت از نهیب
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۴۴۲)

در شرح حال جزیمه^۲ (پادشاه حیره) نیز می خوانیم که چون دشمن بر وی شبیخون زد، دخترش زرقا^۳، که بسیار زیرک و عاقل بود، پدر را از این شبیخون آگاه کرد، وی قوم خود را بیدار کرده، فرمان کمین داد و از کمینگاه بر دشمن تاخت و آنها را گرفتار ساخت. (فخر مدبر، ۱۳۴۶، ص ۳۰۴)

قراتگین دانشمند، سپاه سالار محمود غزنوی، چون از شبیخون دشمن آگاه می شود، به سپاهیان خود فرمان می دهد تا لشکرگاه را رها کرده، در دو گروه جداگانه، در دو جایگاه کمین کنند و در زمانی مناسب بر دشمن کمین گشایند. (فخر مدبر، ۱۳۴۶، ص ۳۰۷)

۲- کندن خندق^۴:

توس در نبرد با افراسیاب، چون احتمال شبیخون می دهد، به سپاهیان خویش فرمان می دهد تا برای جلوگیری از شبیخون دشمن، خندقی بر سر راه تورانیان بکنند:

چنین گفت با توس کامروز جنگ نه بر آرزو کرد پور پشنگ
گمانم که امشب شبیخون کند زد دل درد دیرینه بیرون کند
یکی کنده فرمود کردن به راه بر آن سو که بد شاه توران سپاه
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۳۲۹)

گاهی هم در خندق (کنده) آب می انداختند تا شرایط را بر دشمن سخت تر سازند،

چنانکه کیخسرو در مقابله با افراسیاب کرد:

به گرد سپه بر یکی کنده کرد طلایه به هر سو پراکنده کرد
شب آمد به کنده در افکند آب بدان سو که بد روی افراسیاب

(همان، ص ۲۵۶)

برای دیدن موارد دیگر (ر. ک. شاهنامه، ج ۵، ص ۳۲۹، ب ۱۵۸۸ و ص ۳۱۲، ب ۱۲۸۱) گرشاسب در پندهای رزمی خود به نریمان، از او می‌خواهد، سخت مراقب شیخون دشمن باشد و گرداگرد لشکر را خندق بکند و طلایه به هر سو بفرستد:

چو لشکرگه آید برابر فراز شیخون نگه دار و لشکر بساز
به گرد سپه سر به سر کنده کن طلایه به هر سو پراکنده کن
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۳۵۷)

گزنغون نیز در گزارش نبردهای کوروش، کندن خندق برای باز پس زدن حمله‌های شبانه دشمن را به ایرانیان - که وی گستاخانه و بی ادبانه، بربرشان می‌خواند - نسبت می‌دهد: «بربرها (غیر یونانی‌ها) عادت دارند، دور اردوی خودشان خندق بکنند، زیرا چون شب‌ها سواره نظام پراکنده است، اگر دشمن ناگهان حمله کند، سواره‌ها نمی‌توانند فوراً حاضر [برای] جنگ شوند اما با بودن خندق مختارند جنگ بکنند یا نکنند.» (پیرنیا، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۱۸) نویسنده «آداب الحرب والشجاعه» در باب شرایط لشکر گاه، همین سفارش را کرده است: «... در پیش لشکر گاه لور، کنده‌ها و غفچه‌ها باشد تا لشکر گاه از شیخون ایمن باشد.» (فخر مدبر، ۱۳۴۶، ص ۲۸۲)

۳ - فرستادن طلایه:

شب هنگام که سپاهیان دست از جنگ می‌کشیدند و در تاریکی شب می‌آسودند، گروهی به نام «طلایه» برای نگهبانی، در اطراف سپاه پراکنده می‌شدند تا از شیخون احتمالی دشمن جلوگیری کنند. کیخسرو برای پیشگیری از شیخون افراسیاب، طلایه به اطراف می‌فرستد:

به گرد سپه بر یکی کنده کرد طلایه به هر سو پراکنده کرد
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۲۵۶)

گرشاسب نیز در پندنامه رزمی خود، همین پیشنهاد را برای مقابله با شیخون

دشمن به نریمان می‌دهد:

چو لشکرگه آید برابر فراز شیخون نگه دار و لشکر بساز

به گرد سپه سر به سر کنده کن طلایه به هر سو پراکنده کن
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۳۵۷)

و در جای دیگر گوید:

ببستند راه شبیخون به پیل طلایه پراکنده شد بر دو میل
(همان، ص ۴۰۷)

خورشیدشاه نیز از بیم شبیخون لشکر ارمنشاه، طلایه پیرامون لشکر می پراکند:
«پس چون شب ظلمانی در رسید و سپاه روم از پیش سپاه زنگ منهزم شد، خورشید
شاه گفت: امشب طلایه بسیار باید؛ نباید که به کینه قطران شبیخون آرند.» (فرامرزن
خداداد، ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۴۳۳)

۴- آتش افروختن:

اگر دشمن بداند که سپاهیان بیدار و آماده هستند، بی گمان شبیخون نمی زند و یکی
از نشانه های بیداری سپاه، افروختن آتش در شب است، بنابراین گاهی از این شیوه
برای باز داشتن دشمن از شبیخون استفاده می کردند، چنانکه بهرام چوبین در ستیز با
خسرو پرویز کرد:

مباشید ایمن بر آن رزمگاه که خسرو شبیخون کند با سپاه
چو پاسخ شنید آن فرستاده مرد سوی لشکر پهلوان شد چو گرد
همه لشکر آتش بر افروختند به هر جای شمعی همی سوختند

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۹، ص ۴۳)

۵- گماشتن دیده بان:

در خواب شبانه هر زمان بیم حمله دشمن می رود، پس برای پرهیز از شکست باید
دیده بانی بر بلندی، بیدار باشد تا سپاه دلهره ای از شب تازی دشمن نداشته باشد و
آسوده بیاساید. گیو در پندی که به گسته می دهد، او را چنین سفارش می کند:

بود خواب را بر تو بر تاختن
 ز ناخفتگان بر تو آید نهیب
 سپه را ز دشمن بی اندوه دار
 شبی ناگهان تاختن گر کمین
 به جنگ اندر آهنگ گردان کنی
 (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۱۸۳)

چو آغازی از جنگ پرداختن
 همان چون سر آری به سوی نشیب
 یکی دیده بان بر سر کوه دار
 و رایدون که آید ز توران زمین
 تو باید که پیکار مردان کنی

۶ - غافلگیر کردن دشمن (اصل تغافل):

در بعضی مواقع، چون سپاه از شبیخون دشمن آگاه شود، به جای مقابله کردن، خود را به بی خبری و غفلت می زند و چنان وانمود می کند که هیچ آگاهی از شب تازی دشمن ندارد و به این وسیله تلاش می کند تا مقدمات شبیخون دشمن را فراهم کند. گروه شناسایی دشمن هم که از همه جا بی خبر است، این سکوت و آرامش را دلیل بر خواب بودن سپاه دانسته، با گزارش شرایط مناسب، فرماندهان خود را به شبیخون برمی انگیزد، ولی چون می تازد، در دامی می افتد که رهایی از آن بسیار دشوار و گاهی غیرممکن است. فردوسی این حیلۀ جنگی را بسیار دقیق و با تمام جزئیات و ریزه کاری ها به نظم کشیده است.

کی خسرو از شیوۀ جنگ کردن افراسیاب در روز، احتمال می دهد که وی در شب، شبیخون خواهد زد و این گمان خود را با توس در میان می گذارد:

چنین گفت با توس کامروز جنگ نه بر آرزو کرد پور پشنگ
 گمانم که امشب شبیخون کند زد دل، درد دیرینه بیرون کند
 (همان، ص ۳۲۹)

سپس برای غافلگیر کردن دشمن و گمراه کردن وی، به سپاهیان خود فرمان می دهد تا آتش نیفروزند و هیچ بانگی بر نیاورند:

چنین گفت کاتش نسوزید کس نباید که آید خروش جرس

(همانجا)

و طلايه اى به اطراف نفرستند و چراغها را خاموش کنند:

... طلايه مدارند و شمع و چراغ يکى سوى دشت و يکى سوى راغ

(فردوسى، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۳۲۹)

سپاهيان کيخسرو در سکوت و تاريکى کامل، اما بيدار و آماده، چشم به راه سپاه
افراسياب بودند. از سوى ديگر جاسوسان افراسياب براى شناسايى به اردوى ايران آمده
بودند:

به جايى غو پاسبانان نديد
طلايه نه و آتش و باد نه
چو آن ديد بر گشت و آمد دوان
همه خفتگان سر به سر مرده اند
به جايى طلايه پديدار نيست
تو گفتى جهان سر به سر آرמיד
ز توران کسى را به دل ياد نه
کز ايشان کسى نيست روشن روان
وگر نه، همه روز مى خورده اند
کس آن خفتگان را نگهدار نيست

(همان، ص ۳۳۰)

افراسياب که اين گزارش را شنيد، دل به پيروزى خوش کرد و سپاه خود را به
شبيخون فرستاد:

چو افراسياب اين سخنها شنود
سپه را فرستاد و خود بر نشست
به دلش اندرون روشنايى فزود
ميان يلى تاختن را بيست

(همانجا)

اما سپاهيان وى غافل و بى خبر در کمين ايرانيان گرفتار آمده، شکست سختى
خوردند:

به کنده در افتاد چندی سوار
ز يک دست رستم بر آمد ز دشت
بيچيد ديگر سر از کارزار
ز گرد سواران هوا تيره گشت

(همان، ص ۳۳۱)

شبيهه اين غافلگيرى را در گرشاسب نامه هم مى بينيم. در نبرد با فغفور چين، نريمان

به سپاهيانش چنين مى گويد:

هراسیده اند از شما روز کین
به کین از شما دشت پر خون کنند
نه آواز باید نه بانگ جرس
زره در بر، اسبان به زین داشته
سپرد از دو سو لشکر کینه کش
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۴۰۵)

به ایرانیان گفت گردان چین
نباید که امشب شیخون کنند
چو آید شب، آتش مسوزید کس
بُویید از کمین دیده بگماشته
به آذرشن و ارفش شیر فش

از سوی دیگر سپاه ترکان برای شیخون مهیا می‌شوند:

سپه داشت از جنگیان سی هزار
شیخون سگالید و بگذاشت آب
نه جایی طلایه نه آواز پاس
خروش یلان شد به ابر بلند
(همانجا)

ز ترکان شهی بود فرمانگزار
سوی رزم ایرانیان با شتاب
سپه دید در خیمه‌هایی هراس
بزد کوس و تن بر سپه بر فکند

اما ناگهان خود را در میان ایرانیان گرفتار می‌بینند:

سوی راست آذرشن زابلی
گرفتند بدخواه را در میان
(همانجا)

در آمد ز چپ ارفش کابلی
پس اندر نریمان و ایرانیان

در اصل تغافل، سپاهیان می‌کوشند تا:

الف- در عین آمادگی کامل و بیدارباش، خود را به خواب بزنند و کارآگاهان و جاسوسان دشمن را گمراه سازند.

ب- هیچ طلایه و نگهبانی بر سپاه نگمارند.

ج- آتش نیفروزند و شمع و چراغی در هیچ گوشه‌ای روشن نکنند.

د- سربازان ساکت و خاموش باشند و آوای جرسی برنیايد.

بنابراین در اصل تغافل باید از اقدام برخی کارهای پیشین خودداری شود و سکوت

و بی‌حیزی کامل، به ظاهر بر اردوگاه حاکم گردد. اهمیت این روش به اندازه‌ای است

که برخی کارآزمودگان برآنند که برای کمین و مقابله با شیخون، باید سربازانی را برگزید که بیمار نباشند و ایشان را سرفه نگیرد و اسبان اخته باشند تا بانگ نکنند و حتی بانگ ابزار و یراق مرکبها نیز به گوش نرسد: «از جهت کمین کردن سواران نامدار کارزاری بگزینند چنانکه ایشان را سرفه و دردمندی نباشد و نباید که اسبان فحل و بادپایان با کره باشند. اسبان خصی باید بی بانگ و بی معربدی و بی دمدمه و بی بانگ لگام.» (فخر مدبر، ۱۳۴۶، ص ۳۰۴)

شیخون، شیوه‌ای ناجوانمردانه

نکته جالبی که از سروده‌های حماسی بر می‌آید، این است که بیشتر حماسه سرایان شیخون را عملی ناجوانمردانه و ناپسند می‌دانند. فردوسی شیخون زدن تور بر سپاه منوچهر را از سر ناتوانی و درماندگی دانسته، او را به افسونگری و نیرنگ متهم می‌کند:

شنیدم که ساز شیخون گرفت ز بیچارگی بند افسون گرفت
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۲۵)

فربرز در پیغامی که به پیران می‌دهد، شیخون را کار نامردان می‌داند و بر این باور است که پهلوانان و کسانی که دست به گرز می‌برند و توان جنگیدن رو در رو و دلاورانه را دارند، هیچگاه آهنگ شیخون نمی‌کنند:

کسی کو بلا جست، گُرد آن بود شیخون نه کردار مردان بود
شیخون نسازند گندآوران کسی کو گراید به گرز گران
(همان، ج ۴، ص ۹۱)

اسدی در این موضوع با همشهری خود همداستان است و شیخون را پیشه انسان‌های ترسو می‌داند و بر آن است که یلان جنگجو از آن ننگ دارند:

شیخون بود پیشه بد دلان از آن ننگ دارند جنگی یلان
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۲۵۳)

فرخی سیستانی نیز شیخون و کمین را برای ممدوح خود ننگ می‌داند:

از شیخون و کمین ننگ آید او را روز جنگ

دوست دارد جنگ، لیکن بی‌شیخون و کمین

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹، ص ۳۰۱)

سرزنش و بدگویی از شیخون در سروده‌های حماسی پس از شاهنامه نیز راه یافته

است. بیژن در خوارداشت افراسیاب، کار وی را شیخون زدن می‌داند:

بدو گفت کای ترک آشفته بخت بگرداد از تو همه تاج و تخت

تو را جز شیخون دگر کار نیست به دانش تو را مغز هشیار نیست

(عطایی رازی، ۱۳۸۲، ص ۳۴)

و در جای دیگر به پیلسم می‌گوید:

شیخون نه آیین مردان بود بد و نیک از چرخ گردان بود

(همان، ص ۱۰۲)

کوش خطاب به قباد:

چنین گفت از آن پس که بگشاد لب که شوم است کار شیخون شب

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷، ص ۴۷۳)

این دیدگاه ما را بر آن داشت تا عاملان شیخون را در شاهنامه شناسایی کنیم و

دیدگاه فردوسی را در این باره بجوییم.

عاملان شیخون در شاهنامه

در بخش اساطیری و پهلوانی شاهنامه، شش بار شیخون رخ داده که در پنج مورد

آن، سپاهیان تورانی اقدام کننده هستند و ایرانیان تنها یک بار به این شیوه روی می‌آورند

که این یکبار هم با رسیدن سپاه رستم، شرایط به سود ایرانیان دگرگون می‌شود و در

نیمه راه از شیخون چشم پوشیده، رویاروی و مردانه در روز، می‌جنگند. در این بخش

اشاره‌ای کوتاه به این موارد می‌شود:

۱- شیخون زدن تور بر سپاه منوچهر:

بیامد کمر بسته کارزار

چو شب تیره شد تور با صد هزار

شبیخون سگالیده و ساخته
 بپیوسته تیر و کمان آخته
 (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۲۳)

نتیجۀ این شبیخون چیزی جز شکست و کشته شدن تور نبود:
 بر آورد شاه از کمینگاه سر
 ز زین بر گرفتش به کردار باد
 نبد تور را از دو رویه گذر ...
 بزد بر زمین، داد مردی بداد
 سرش را هم آن گه ز تن دورکرد
 دد و دام را از تنش سور کرد
 (همانجا)

۲- شبیخون زدن تژاو بر سپاه ایران:
 از ایدر بر ایشان شبیخون کنیم
 همه کوه در جنگ هامون کنیم
 (همان، ج ۴، ص ۷۴)

این همان موردی است که تژاو کبوده، چوپان افراسیاب را برای شناسایی می فرستد
 و چنانکه پیش از این اشاره شد، به سبب شیهه کشیدن اسب، بهرام به وجود کبوده در
 طلابۀ لشکر خویش پی می برد و او را با تیری نشانه می گیرد و بدین ترتیب شبیخون
 تژاو نافرجام می ماند.

۳- شب تازی نستین بر ایرانیان:
 وی به کین خواهی برادرش، هومان، به ایرانیان شبیخون می زند:
 وز اندوه، پیران بر آورد خشم
 به نستین آنگه فرستاد کس
 سزد گر کنی جنگ را تیز چنگ
 به ایرانیان بر شبیخون کنی
 دل از درد خسته، پر از آب، چشم
 که ای نامورا گرد فریادرس
 به کین برادر نسازی درنگ
 زمین را به خون، رود جیحون کنی
 (همان، ص ۱۳۴)

تورانیان از این شبیخون نیز باد در مشت می مانند و نستین به دست بیژن از پای در

یکی تیر بر اسب نستیهنا
ز درد اندر آمد تکاور به روی
عمودی بزد بر سر ترگ دار
رسید از گشاد و بر بیژنا
رسید اندر او بیژن جنگجوی
تهی ماند از او مغز و برگشت کار
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۱۳۶)

۴- شبیخون زدن افراسیاب بر رستم:

افراسیاب به گمان اینکه رستم خواب است، بر او شبیخون می‌برد:
چو نزدیک شهر آمد افراسیاب
کنون من شبیخون کنم بر سرش
بر آن بد که رستم شود سیر خواب
بر آریم گرد از سر لشکرش
(همان، ص ۲۹۶)

از این شبیخون نیز افراسیاب کامی بر نمی‌گیرد.

۵- شبیخون دیگری از افراسیاب:

در این مورد، چون ایرانیان پیشاپیش از قصد افراسیاب آگاه شده بودند، از اصل
تغافل استفاده کرده، خود را به خواب می‌زنند و گروه شناسایی او را گمراه می‌کنند و
چون تورانیان تاختن می‌آورند، درچنگ ایرانیان گرفتار می‌شوند.
گوشه‌ای از این داستان در بخش «غافلگیر کردن دشمن» (ص ۱۱) آمده است.

۶- شبیخون توس بر تورانیان:

در داستان کاموس کشانی، توس با سپاهی اندک در برابر تورانیان چاره‌ای جز
شبیخون نمی‌بیند:
کنون چاره کار ایدر یکی است
بسازیم و امشب شبیخون کنیم
اگرچه سلیح و سپاه اندکی است
زمین را از ایشان چو جیحون کنیم
(همان، ج ۴، ص ۱۷۲)

اما در همان زمان که سپاهیان توس مهیای شبیخون می‌شدند، دیده‌بان لشکر مژده

آمدن رستم با سپاهی بزرگ را به او می‌دهد:

چو شد روی گیتی چو دریای قیر
نه ناهید پیدا نه بهرام و تیر
بیامد دمان دیده بان پیش توس
دوان و شده روی چون سندروس
چنین گفست کای پهلوان سپاه
از ایران سپاه آمد از نزد شاه
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۱۷۲)

توس با شنیدن این مزده، دلشاد گشته، دست از شیخون می‌کشد:

سپهد بخندید با مهتران
که ای نامداران و گند آوران
چو یار آمد اکنون نسازیم جنگ
گهی با شتاییم و گه با درنگ
(همانجا)

نکتهٔ غز در این شیخون، زبردستی و استادی بی مانند دستان سرای توس در هنر داستان سرایی است. بر پایهٔ گزارش استاد، سپاه ایران به سالاری توس، در ستیز با کاموس، یارای ایستادن نداشته، به کوه هماون پناه می‌برد. این خبر را خاقان چین به پیران می‌دهد:

چو بی‌کام و بی‌نام و بی‌تن شدند
گریزان به کوه هماون شدند
(همان، ص ۱۶۶)

توس و گودرز و گیو به امید رسیدن رستم، دل خویش و سپاه را خوش می‌دارند:
چو رستم بیاید بدین رزمگاه
بدی‌ها سر آید همه بر سپاه
نباشد زیزدان کسی نا امید
و گر شب شود روی روز سپید

(همان، ص ۱۶۷)

اما این امیدواری دیری نمی‌پاید و با آمدن سپاهیان تازه نفس تورانی، به ناامیدی بدل می‌گردد و کار چنان سخت می‌شود که گردان ایران مرگ را آرزو می‌کنند:

از این زندگانی شدم نا امید
سیه شد مرا بخت و روز سپید
نزادی مرا کاشکی مادرم
نگشتی سپهر بلند از برم

(همان، ص ۱۶۹)

بر مرگ خویش مویه می‌کنند و دریغ می‌خورند که در دیار دشمن کشته خواهند

شد و در ایران کسی از ایشان یاد نخواهد کرد: www.SID.ir

به هر جای کرده یکی انجمن
همه مویه کردند بر خویشتن
که زار این دلیران خسرو نژاد
کز ایشان به ایران بگیرند یاد
کفن‌ها کنون کام شیران بود
زمین پر ز خون دلیران بود
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۱۷۱)

سرایندهٔ داستان برای موجه جلوه دادن شیخون از سوی سپاه ایران، با استادی و تزیینی تمام، توس و سپاهیانش را در چنین تنگنایی قرار می‌دهد که راهی جز دل نهادن به مرگ یا شیخون آوردن بر دشمن ندارند. بی‌گمان در چنین شرایطی، پذیرفتن ننگ شیخون، هرچند عملی ناجوانمردانه و فسونگرانه است، خردمندانه و مجاز خواهد بود؛ چون گریزی از آن نیست و تنها چارهٔ باقی مانده است:

کنون چارهٔ کار ایدر یکی است
اگرچه سلیح و سپاه اندکی است
بسازیم و امشب شیخون کنیم
زمین را ز ایشان چو جیحون کنیم
(همان، ص ۱۷۲)

در چنین فضایی که فردوسی فراهم آورده، شومی و زشتی شیخون برای ایرانیان به بایستگی و ضرورت بدل می‌شود و اگر ایرانیان بر دشمن شیخون زنند، سزاوار سرزنش نیستند. در نقطهٔ اوج و فراز داستان، ایرانیان با توضیحات توس، به ناچار آهنگ شیخون می‌کنند:

بدین رام گشتند یکسر سپاه
هر آن کس که بود اندران رزمگاه
(همانجا)

اما چون فردوسی ایرانی‌ای آزاده است و کمترین غبار ننگ را بر دامن آزادگان نمی‌پسندد، در هیجان انگیزترین زمان، رستم را چون فرشته ای بر سر سپاه ایران فرود می‌آورد تا نه اقدام به عملی زشت، که آهنگ اندیشه ای اهریمنی را نیز از سینهٔ ایرانیان بزدايد و آزادگی آنان را پیوسته در تاریخ، پایدار سازد.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه گفته شد، ایرانیان هیچ گاه عامل شیبخون نبودند و در یک مورد هم که توس چنین قصدی می کند، جامه عمل نمی پوشد. در بقیه موارد، تورانیان که نماد نیرنگ و حيله گری و ناجوانمردی هستند، عامل این عمل ناجوانمردانه معرفی شده اند. برای زبونی و ناتوانی دشمنان ایران، همین بس که هیچ یک از شیبخون های دشمن با پیروزی همراه نیست و آنان پیوسته گرفتار زیرکی و خردمندی ایرانیان می گردند. هر ایرانی سربلندی که شاهنامه را می خواند، بی اختیار بر روان بلند فردوسی درود می فرستد و به خود می بالد؛ زیرا این مرد پاک نهاد حتی در تنگناهای جنگ و لحظه های دشوار نبرد، به سختی مراقب است تا روح اهورایی ایرانیان آلوده نگردد. در پایان از آنچه گفته شد، می توان دریافت که:

شیبخون اصولی دارد که باید پیش از اقدام، به آنها توجه شود. برای مقابله و بی اثر کردن شیبخون دشمن، شیوه هایی پیش بینی شده است. شیبخون عملی زشت و ناجوانمردانه است و تنها تورانیان چنین عمل زشتی را مرتکب می شوند. این شیوه جنگی با این گستردگی و توجه به ریزه کاری ها، تنها در شاهنامه فردوسی آمده و در دیگر سروده های رزمی به صورت کوتاه و گذرا از آن یاد شده است. فردوسی چونان سپهسالاری که عمر خویش را در میدان های کارزار سپری کرده و از تمام مهارت ها و فنون جنگ بخوبی آگاه است، در توصیف ها کوچکترین جزئیات را از نظر دور نداشته؛ بنابراین ضروری است که این ویژگی کار فردوسی، و در واقع شخصیت رزمی فردوسی که تاکنون کمتر بدان پرداخته شده، در کنار دیگر ویژگی ها بررسی شود.

در سرودن شاهنامه آنچه برای فردوسی اهمیت دارد حفظ کیان و عظمت ایران و ایرانی است و سرودن حماسه و توصیف جنگ در درجه بعدی قرار دارد، زیرا در آن هنگام که تنور جنگ شعله ور می گردد و درگرمای نبرد، فردوسی در این اندیشه است تا هرگونه اهریمنی را از ساحت ایرانیان دور نگه دارد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- برادر پیران ویسه، بنگرید به: رستگار فسایی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۰۶۳.
- ۲- جزیمه‌الابرش پسر مالک بن فهم، نخستین ملک حیره در عهد اردشیر بود و پنجاه و دو سال بر سرزمین بابل و حیره و موصل حکومت کرد.
- ۳- بر اساس داستانی که در «آداب الحرب والشجاعه» آمده، زرقا دختر جزیمه است که به تیزی بصر در بین عرب ضرب المثل است. در مجمع الامثال آمده: «أَبْصَرُ مِنْ زَرْقَاءِ الْيَمَامَةِ» (میدانی، ۱۴۱۵ هـ. ق.، ج ۱، ص ۱۵۵) و درباره او گفته‌اند: «هِيَ امْرَأَةٌ مِنْ جُدَيْسٍ كَانَتْ تَبْصُرُ الشَّيْءَ مِنْ مَسِيرَةِ أَيَّامٍ». (همان مأخذ)
- ۴- کندن خندق گرداگرد سپاه برای پیشگیری از حمله دشمن، از ابداعات ایرانیان است. این شیوه مقابله با دشمن در یکی از غزوه‌های صدر اسلام، به نام احزاب، به وسیله سلمان فارسی به پیامبر (ص) پیشنهاد شد: «رسول خدا با یاران گفت: اکنون تدبیر چیست؟ سلمان گفت: من در دیار و نواحی پارس دیده‌ام که چون از دشمن در بیم باشند، گرد برگرد شهر خویش خندقی سازند دفع دشمن را. رسول علیه الصلاة والسلام آن موافق داشت و فرمود تا خندقی گرد برگرد مدینه فرو بردند، چهل گز عرض آن و ده گز قعر آن. (مبیدی، ۱۳۷۶، ج ۸، ص ۱۷) و این جنگ به مناسبت این پیشنهاد سلمان، به غزوه خندق نیز شهرت یافته است.

منابع و مأخذ

- ۱ - اسدی طوسی، علی بن احمد: (۱۳۵۴)، گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران، کتابخانه طهوری.
- ۲ - ایران شاه بن ابی‌الخیر: (۱۳۷۷)، کوش نامه، به کوشش جلال متینی، تهران، انتشارات علمی.
- ۳ - برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی: (۱۳۶۲)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر.

- ۴ - بغدادی، عبدالقادر: (۱۳۸۲)، لغت شاهنامه، ترجمه و توضیح توفیق سبحانی و علی روافی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۵ - پیرنیا، حسن: (۱۳۷۴)، ایران باستان، تهران، دنیای کتاب و انتشارات سخن، چاپ هفتم.
- ۶ - دهخدا، علی اکبر: (۱۳۷۷)، لغت نامه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
- ۷ - رستگار فسایی، منصور: (۱۳۷۰)، فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۸ - عطایی رازی، عطاءبن یعقوب: (۱۳۸۲)، برزنامه، به اهتمام سید محمد دبیر سیاقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۹ - فخر مدبر: (۱۳۴۶)، آداب الحرب والشجاعه، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، نشر اقبال.
- ۱۰ - فرامرزی خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی: (۱۳۴۷)، سمک عیار، تصحیح پرویز ناتل خانلری، چاپ سوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۱ - فرخی سیستانی: (۱۳۴۹)، دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات زوار.
- ۱۲ - فردوسی، ابوالقاسم: (۱۳۷۳)، شاهنامه، براساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.
- ۱۳ - _____: (۱۳۶۹)، شاهنامه، تصحیح ژول مول، چاپ سوم، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- ۱۴ - میدی، رشیدالدین: (۱۳۷۶)، کشف الاسرار و _____، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۵ - میدانی، ابوالفضل احمدبن محمد نیشابوری: (۱۴۱۵ هـ. ق.)، مجمع الامثال،